

همکاری و منازعه در روابط بین‌الملل: نگاهی به نظریه سازه انگارانه «الکساندر ونت»

ابومحمد عسگر خانی*

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

جهانشیر منصوری مقدم

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۲۰ - تاریخ تصویب: ۸۸/۶/۱۵)

چکیده:

از موضوعات مهم روابط بین‌الملل، «همکاری و منازعه» بین دولت‌هاست که به منظور تبیین آن تلاش‌های نظری بسیار از جانب اندیشمندان و متفکران مکاتب مختلف بویژه رئالیست‌ها و لیبرالیست‌ها به عمل آمده است. موضوعی که این مقاله به آن می‌پردازد، دیدگاه‌ها و نظریات یکی از اندیشمندان جریان سازه انگاری به نام «الکساندر ونت» است. از آنجا که وی روابط بین‌الملل را «برساخته اجتماعی» می‌داند که در فرایند تعامل با کنشگران قوام می‌یابد، بررسی دیدگاه وی راجع به موضوع مورد مطالعه از اهمیت بسیار برخوردار است. فرضیه اصلی نویسنده این است که الکساندر ونت در ارائه یک نظریه اجتماعی درباره همکاری و منازعه دولت‌ها مخصوصاً منازعات قومی موفق است اما این نظریه از قدرت تبیینی چندان جهت توضیح روابط همکاری‌جویانه و منازعه‌جویانه دولت‌ها در همه شرایط برخوردار نیست.

واژگان کلیدی:

دولت، همکاری، منازعه، سازه انگاری، الکساندر ونت، هویت - فرهنگ

Email: asgarkhani@yahoo.com

فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله:

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

"پسامدرنیته و واکاوی دولت ملی دارای حاکمیت در نظریه های روابط بین الملل"، شماره ۳، دوره ۳۹، سال ۸۸.

مقدمه

از موضوعات مهم روابط بین‌الملل، «همکاری و منازعه» دولت‌هاست. دولت‌ها بواسطه برخورداری از توانمندی‌ها و قابلیت‌های مختلف، بازیگر اصلی صحنه بین‌الملل هستند و نوع روابط و تعامل آنها، پیامدهای مثبت و منفی بسیار در زندگی افراد و جوامع بر جای می‌گذارد. از این رو، اندیشمندان و متفکران مکاتب مختلف، درصدد تبیین مناسبات دولت‌ها برآمده‌اند. برخی از این مکتب‌ها، همکاری و منازعه را امری غریزی و ذاتی دانسته که در طبیعت انسانی ریشه دارد و برخی دیگر، برای آن خصلت اکتسابی قائل هستند. برخی بدنبال کشف ریشه‌های زیست‌شناسی و روانشناختی آن بوده و دیگران در جستجوی علل و عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن می‌باشند. به عبارت دیگر، وجود این دو پدیده (یعنی همکاری و منازعه) در زندگی فردی و اجتماعی انسان، باعث شده تا برخی به این باور معتقد باشند که همکاری و منازعه از خصوصیات ثابت، دائمی و ازلی زندگی انسان محسوب می‌شود (رنالیست‌ها) و برخی دیگر به «برساخته بودن» و شکل‌گیری آن در فرایند تعامل اجتماعی اعتقاد داشته باشند (سازه‌انگاران). به هر حال، بررسی این نظریات و دیدگاه‌های خرد و کلان، هدف این نوشته نیست. آنچه مورد نظر است، تبیین همکاری و منازعه دولت‌ها در نظام بین‌الملل از منظر یکی از نظریات اجتماعی سیاست بین‌الملل است.

سؤال اصلی در این مقاله این است که «الکساندر ونت» از نظریه‌پردازان مهم سازه‌انگار، چگونه به پدیده «همکاری و منازعه» نگاه می‌کند؟ و به چه صورت آن را تبیین می‌نماید؟ به قول «فریدریچ کراتوچویل»، هیچ نظریه فرهنگی نمی‌تواند جای نظریه سیاست را بگیرد. لذا هر نظریه روابط بین‌الملل، برای این که به عنوان نظریه باقی بماند، ناچار است تبیین‌های خود را در خصوص پدیده‌هایی چون جنگ، صلح، همکاری، منازعه و... ارائه دهد. پیش از این، رئالیست‌ها و لیبرالیست‌ها کوشیده‌اند به این سؤال پاسخ گویند و هر کدام از منظرگاه خاص خود، همکاری و منازعه دولت‌ها را تبیین کرده‌اند. اینک که نظریه سازه‌انگاری با ایجاد راهی میانه بین جریان اصلی روابط بین‌الملل و جریان پساساختارگرا، در تلاش است تا برنامه پژوهشی این جریان‌ها را متروکه نماید، لذا ناچار هست ضمن حل معماهای موجود، به معماهای جدید نیز پاسخ بگوید (Farrel, 2002, 64). در غیر این صورت، نمی‌توان آن را بعنوان یک برنامه پژوهشی به رسمیت شناخت. فرضیه این مقاله آن است که «الکساندر ونت در ارائه یک نظریه اجتماعی درباره همکاری و منازعه دولت‌ها مخصوصاً منازعات قومی موفق است اما نظریه وی از قدرت تبیین روابط همکاری جوینانه و منازعه جوینانه دولت‌ها در همه شرایط برخوردار نیست».

برای این که یک متدولوژی ارائه دهیم و بر اساس آن، دیدگاه نظریه سازه‌انگاری را درباره همکاری و منازعه توضیح دهیم، لازم است قبل از هر چیز تعابیر و اصطلاحات محوری این مقاله، یعنی همکاری و منازعه، به تفصیل بیشتر در کانون توجه قرار گیرد. در ادامه بطور مختصر دیدگاه نظریه‌پردازان اصلی روابط بین‌الملل در خصوص همکاری و منازعه و سپس نظریه اجتماعی سازه‌انگار و دیدگاه نظریه‌پرداز اصلی آن یعنی «الکساندر ونت» از «همکاری و منازعه» بررسی می‌شود.

۱. همکاری و منازعه: بررسی مفهومی

همکاری و منازعه در طول تاریخ توجه اقتصاددانان، سیاست‌شناسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و روانشناسان را به خود جلب کرده است. اقتصاددانان، همکاری و منازعه را بین سازمان‌های اقتصادی، شرکت‌ها، اتحادیه‌ها، بنگاه‌ها، بانک‌ها، تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، کارگران و کارفرمایان مطالعه می‌کنند. اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، همکاری و منازعه را بین دولت‌ها و تقسیمات سیاسی جزئی‌تر در درون دولت‌ها نظیر احزاب سیاسی می‌بینند. از نظر جامعه‌شناسان نیز همکاری و منازعه در درون و بین گروه‌های اجتماعی نظیر خانواده‌ها، نژادها، گروه‌های مذهبی و ... بوقوع می‌پیوندد و نهایتاً روانشناسان، منازعه را در درون انسان‌ها جستجو می‌کنند. بنابراین، جهان مملو از همکاری و منازعه است و تاریخ مملو از ثبت این گونه همکاری‌ها و منازعات است. اما نکته مهم، معنا و مفهوم این اصطلاحات است که امر آسانی به نظر نمی‌رسد.

همکاری از نظر لغوی معمولاً مترادف با همدستی و هماهنگی بکار می‌رود. چنانچه سیوم براون Seyom Brown همکاری را رفتاری هماهنگ می‌داند که بطور آگاهانه بوسیله دو یا چند کنشگر اتخاذ می‌شود (Brown, 1992, 23). اما در متون و نظریه‌های روابط بین‌الملل همکاری فراتر از هماهنگی است. چنانچه رابرت کوهین Keohane، همکاری را وضعیتی می‌داند که در آن، تعقیب یکجانبه منافع خود Self Interest، بطور مستقلانه توانایی دیگران را جهت دستیابی به اهدافشان تسهیل می‌کند. کوهین بین همکاری و همنوایی (harmony) تفاوت قائل می‌شود. زیرا همکاری مستلزم آن نیست که دولت‌ها هیچ تضاد منافی (Conflict of Interest) نداشته باشند، بلکه بدان معناست که چگونه ممکن است آنها قادر باشند در جهت منافع متقابل‌شان بر منازعات غلبه کنند. بنابراین، ممکن است کشورها بدون این که سیاست‌های خود را با یکدیگر منطبق و سازگار کرده باشند و بطور یکجانبه عمل نمایند، سیاستی هماهنگ داشته باشند (Keohane, 1984:51-52). ویوتی Viotti نیز همکاری را یک سلسله فعالیت‌هایی می‌داند

که از مشورت یا هماهنگی صرف در یک سر پیوستار تا اشتراک مساعی در سر دیگر آن را شامل می‌شود (Viotti, 2002, 178).

همکاری می‌تواند اشکال متعدد داشته باشد. ویلیامز بین سه نوع همکاری تفکیک قائل می‌شود: همکاری ضمنی (Tacit Cooperation)، همکاری نامتقارن (Asymmetrical Cooperation) و همکاری تمام عیار و کامل (Fully Fledged Cooperation). همکاری ضمنی در ماهیت خود، فاقد رسمیت و صراحت است و هدف آن، از کنترل خارج نشدن منازعه می‌باشد. انگیزه اولیه همکاری ضمنی، اجتناب از خطر یا کاهش خطر است و در شرایط خاص می‌تواند مبنایی برای توسعه یک رژیم رسمی یا غیررسمی باشد. اما اساس همکاری « نامتقارن » یا « مبتنی بر رضایت » آن است که یک طرف بطور وسیع و گسترده در یک منازعه وارد شود و دیگری از او حمایت ضمنی یا علنی به عمل آورد و در نقش یک تسهیل کننده یا توانمندساز اساسی عمل نماید. شکل سوم همکاری، همکاری غیرمشرط (Unqualified) یا « کاملاً مهیا » است. در این مورد افراد یا دولت‌ها منفعتی مشترک یا متقابل نسبت به یک نتیجه مشخص دارند و آشکارا برای حصول به آن همکاری می‌نمایند (ویلیامز، ۱۳۸۲، ۳۵ - ۳۴). علاوه بر شیوه و وسعت همکاری، بسته به موضوعاتی که همکاری می‌تواند در بر بگیرد، به انواع مختلف تقسیم می‌شود: همکاری‌های نظامی - امنیتی، سیاسی، اقتصادی و غیره.

بنابراین، منظور از همکاری در اینجا، اشتراک مساعی و هماهنگی دولت‌ها جهت رسیدن به اهداف مشترک و یا حل و فصل یک اختلاف و یا مشکل خاص می‌باشد. به عبارت دیگر، همکاری یک نوع هماهنگی ارادی و انتخابی برای تحقق منافع مشترک است.

منازعه نیز عبارتست از وضعیتی که طی آن دو یا چند گروه به گونه‌ای متقابل، در پی تحقق منافع یا ارزش‌ها و یا عقاید متضاد و ناهمگونی برمی‌آیند (صدریا، ۱۳۷۹، ۴). به عبارت دیگر، منازعه به وضعیتی اشاره دارد که در آن گروه انسانی معین (خواه قبیله‌ای، زبانی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و...) با گروه‌های انسانی دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهداف‌شان، تعارض آگاهانه داشته باشند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، ۲۹۶).

لوئیس کوزر Lewis A Coser، منازعه را مبارزه‌ای بر سر ارزش‌ها و مطالبه منزلت، قدرت و منابع نادر تعریف می‌کند که در آن هدف هر یک از طرفین خنثی کردن، صدمه زدن و نابود ساختن رقبای خویش است (Coser, 1956, 3). بولدینگ Boulding نیز منازعه را وضعیتی تعریف می‌کند که در آن حداقل دو طرف وجود دارد و رقابتی است که در آن طرف‌ها از ناسازگاری مواضع‌شان آگاه هستند و تلاش می‌کنند موضعی را اتخاذ کنند که با خواست طرف

دیگر ناسازگار است. به اعتقاد وی، منازعه فعالیتی است که تقریباً در هر جایی یافت می‌شود هم در جهان بیولوژیک و هم در جهان انسانی (Boulding, 1963, 5).

بنابراین، منازعه پدیده‌ای جهانشمول بوده و دائماً در درون و میان جوامع رخ می‌دهد. البته، لزوماً پدیده‌ای بدون وقفه و یا دارای شدت یکسان نیست، بلکه بسته به شرایط می‌تواند خشونت‌آمیز یا غیرخشونت‌آمیز، آشکار یا نهان، قابل کنترل یا غیرقابل کنترل و حل شدنی یا لاینحل باشد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، ۲۹۷). به عبارت دیگر، همکاری و منازعه، استراتژی‌هایی هستند که توسط دو یا چند دولت برای تحقق اهدافشان اتخاذ می‌شود. در همکاری، هماهنگی و در عین حال رقابت وجود دارد، اما در منازعه، اختلاف و تضاد منافع، ویژگی غالب محسوب می‌شود.

سؤال مهم که در اینجا مطرح می‌شود، این است که چرا دولت‌ها به همکاری و منازعه روی می‌آورند؟ برای پاسخ به این سؤال، می‌بایست به ادبیات نظری روابط بین الملل رجوع کرد که عموماً تحت سلطه رئالیست‌ها بوده است. اما امروزه با ظهور نظریات اجتماعی و گفتمانی سیاست بین‌الملل، تحولاتی در حوزه مفهومی روابط بین‌الملل اتفاق افتاده و مفاهیمی نظیر قدرت، امنیت، حاکمیت و حقوق بشر معانی سنتی خود را از دست داده‌اند. لذا این احتمال وجود دارد که این تحولات، دامنه موضوع همکاری و منازعه دولت‌ها را نیز گرفته باشد. بنابراین، این مقاله تلاش می‌کند تا دیدگاه یکی از نظریات اجتماعی و گفتمانی سیاست بین‌الملل یعنی دیدگاه «الکساندر ونت» را درباره موضوع مورد بررسی، تجزیه و تحلیل نماید. اما قبل از پرداختن به آن، ضروری است تا نظریات موجود در این خصوص، بررسی شوند.

۲. همکاری و منازعه: بررسی نظریات موجود

در این خصوص دو دسته از نظریات در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند: رئالیست‌ها و لیبرالیست‌ها. رئالیست‌ها که نگاهی بدبینانه به انسان دارند، منازعه را اصل غالب و ازلی زندگی بشر تلقی می‌کنند. سه هزار سال پیش «توماس هابز» با نگاهی بدبینانه به این سؤال که چرا افراد و دولت‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند، پاسخ داد. او استدلال کرد که قبل از این که حکومت‌ها موجودیت یابند، حالت طبیعی حاکم بود که در آن افراد خودخواه و بی‌رحم با یکدیگر رقابت می‌کردند. به اعتقاد او همکاری نمی‌تواند بدون وجود یک حکومت مرکزی تکامل یابد (Axelrod, 84:4). بر همین اساس، رئالیست‌ها اعتقاد دارند شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل، رقابت و تعارض را در میان دولت‌ها رشد می‌دهد و مانع اراده آنها در جهت همکاری حتی در هنگامی می‌شود که منافع مشترک دارند (گریکو، ۱۳۸۵، ۳۵۳).

رنالیست‌ها معتقدند که همکاری به هماهنگی نیاز دارد و هماهنگی مستلزم اعمال زور است. آنان معتقدند در سیاست بین‌الملل، هماهنگی یا هم‌نوایی موضوعیت ندارد. زیرا هماهنگی پدیده‌ای خودجوش است که در آن زور دخالت ندارد و چنین موضوعی در نظام بین‌الملل، شدنی نیست. رنالیست‌ها بر این باورند که همکاری به علت منافع شخصی همواره آسیب پذیر و شکننده است. آنان این شکنندگی همکاری در نظام بین‌الملل را به علت نبود یک نظام اطلاعاتی، هماهنگی و اعتمادسازی می‌دانند. از نظر آنها همکاری در هر زمینه‌ای که صورت پذیرد، آسیب پذیر است (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۵-۴۳).

به نظر واقع‌گرایان دو مانع عمده بر سر راه همکاری بین‌المللی وجود دارد: نگرانی دولت‌ها نسبت به فریبکاری و نگرانی آنها درباره دستاوردهای نسبی در زمینه منافعها (گریکو، ۱۳۸۵، ۳۵۶).

نخستین نقدی که بر دیدگاه رنالیست‌ها از همکاری و تعارض وارد شد، از طرف لیبرالیست‌ها بود که نوعی نگاه خوش‌بینانه نسبت به فطرت انسانی دارند. آنان معتقدند فرایند یادگیری Learning، نه تنها باعث می‌شود که انسان‌ها و دولت‌ها در اثر تجربه، برای همکاری انگیزه داشته باشند، بلکه این همکاری از زمینه‌ای به زمینه دیگر تسری می‌یابد. بدین ترتیب، لیبرال‌ها معتقدند منافع شخصی نمی‌تواند عدم همکاری را توجیه نماید، بلکه نهادها و رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند اقدام به اعتمادسازی و امنیت‌سازی نمایند (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۴).

نکته‌ای که وجود دارد، این است که از دیدگاه نظریه پردازان اجتماعی سیاست بین‌الملل هیچ کدام از این نظریات تبیین درستی از همکاری و منازعه دولت‌ها در روابط بین‌الملل ندارند. در اینجا تلاش می‌شود پس از معرفی نظریات اجتماعی سیاست بین‌الملل، دیدگاه الکساندر ونت درباره موضوع مورد مطالعه ارائه شود.

۳. نظریه سازه‌انگاری

سازه‌انگاری (Constructivism) از جدی‌ترین مکاتب معرفت‌شناسی است که علی‌رغم ریشه‌های فلسفی دیرینه، در نیمه دوم دهه پایانی قرن بیستم و نیمه اول دهه نخستین قرن بیست و یکم، مورد توجه فیلسوفان، تأویل‌گرایان و سایر اندیشمندان قرار گرفت. سازه‌انگاری یک نظریه است که در فلسفه و روانشناسی ریشه دارد. محور اصلی سازه‌انگاری این است که «فاعل شناسا»، دانش و معنا را فعالانه و بر مبنای تجربیات قبلی خود می‌سازد و ریشه آن به اندیشه فیلسوفانی نظیر هگل، کانت و نیچه باز می‌گردد. از دیدگاه فلسفی، این پدیده بر گونه‌ای معرفت‌شناسی استوار است که بر سوژه‌گرایی Subjectivism و نسبی‌گرایی Relativism تأکید می‌ورزد با این برداشت که ممکن است «جهان واقع» جدا از «تجربه» [فاعل شناسا]

وجود داشته باشد اما حتی در این صورت هم تنها از راه این تجربه شناخته می‌شود، تجربه‌ای که به ساخت «واقعیتی شخصی و منحصر به فرد» منتهی می‌شود. (دولیتل، ۱۳۷۹: ۲).

سازه‌انگاری در دهه ۱۹۹۰، توسط «نیکلاس اونف» وارد عرصه نظری روابط بین‌الملل شد. وی در سال ۱۹۸۹م. در کتابی تحت عنوان «جهان ساخته ما»، بر نقش قواعد در شکل‌گیری جهان تأکید کرد. از دیدگاه وی امکان دسترسی مستقل و بی واسطه به جهان وجود ندارد و همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرند و معنا پیدا می‌کنند و این معناسازی است که کم و بیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد (onuf, 1989: 157).

سازه‌انگاری با رد برداشت‌های خردگرایانه نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، دیدگاهی منطقی - اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه داد که بر اهمیت ساختارهای هنجاری، مادی و نقش هویت در ساخت منافع، کنش‌ها و تکوین متقابل کارگزار - ساختار تأکید می‌کند (Price and Reus-Smith, 1998, 256; Adler, 1997, 2005; Ruggie, 1998). عنوان یک برساخته اجتماعی، قلمرو اجتماعی تلقی می‌شود که ویژگی‌های آن در نهایت از طریق ارتباطات و تعامل میان واحدهای آن تعیین می‌شود (Ringman, 1997: 270). به عبارت دیگر، سازه‌انگاری در مقابل نظریه مادیت‌گرای جریان اصلی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد که طبق آن موجودیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها و کنش‌ها هم از نظر وجودی و هم از نظر عملکرد، مستقل از برداشت‌ها و فهم انسانها وجود دارند. از دیدگاه نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، اساساً موجودیت ساختارها، نهادها و کارگزاران جنبه ذهنی و یا حداقل گفتمانی دارند و اینها جز بر مبنای فهم انسانی وجود ندارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۸).

از نظر پرایس و روس - اسمیت، مهم‌ترین مفروضات هستی‌شناسانه سازه‌انگاران در خصوص زندگی اجتماعی و تأثیرشان بر سیاست‌های جهانی عبارتند از:

الف. اهمیت ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای و ساختارهای مادی: سازه‌انگاران اعتقاد دارند که نظام‌های معنایی تعریف می‌کنند که چگونه کنشگران محیط مادی‌شان را تفسیر می‌کنند.

ب. مفروضه دوم، این است که هویت‌ها به منافع و کنش‌ها شکل می‌دهند. این مفروضه در مقابل مفروضه اصلی نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها قرار می‌گیرد که اعتقاد دارند که هویت و منافع دولت‌ها، قبل از تعاملات اجتماعی وجود داشته‌اند.

ج. مفروضه سوم آن است که کارگزاران و ساختار بطور متقابل به همدیگر قوام می‌بخشند.

(Price and Reus-Smith, 1998, 266 - 267).

البته سازه‌انگاری در درون روابط بین‌الملل رهیافتی یکپارچه نیست و اندیشمندان متعدد با افکار به نسبت متفاوت در این رهیافت حضور دارند. جان راگی بین سه نوع سازه‌انگاری تمایز قائل می‌شود: سازه‌انگاران نئوکلاسیک، سازه‌انگاران پست مدرنیست و سازه‌انگاران طبیعت‌گرا

(Ruggie, 1998, 861). پرایس و روس اسمیت نیز دو طیف اصلی در این رهیافت شناسایی کرده اند: مدرنیست‌ها و پست مدرنیست‌ها که این طیف اخیر خود به دو جناح دیگر تقسیم می‌شود: سازه‌انگاران سیستمی و سازه‌انگاران کل نگر. (Price and Reus - Smith, 1998, 267).

از میان طیف گسترده نظریه پردازان سازه‌انگار، «الکساندر ونت» جایگاهی برجسته دارد. وی با چاپ کتابی تحت عنوان «نظریه اجتماعی سیاست بین الملل» در صدد برآمد تا راه میانه‌ای بین جریان اصلی روابط بین‌الملل (نورئالیست‌ها و نولیبرالیست‌ها) و نظریه پردازان انتقادی و پس‌اساختارگرایان (پست مدرنیست‌ها، فمینیست‌ها)، جهت بنیان گذاشتن «سازه‌انگاری تجدیدگرایانه» خود ایجاد نماید. لذا ضمن قبول پاره‌ای مفروضات هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی مادی‌گرایان - این که جهان مستقل از انسان‌ها وجود دارد و نظریه‌های علمی نوعاً به این جهان ارجاع می‌دهند و این ارجاع حتی در مواردی که علم مشاهده‌ناپذیر است، صورت می‌گیرد - تلاش کرد تا نشان دهد که این جهان نوعاً «برساخته» و مبتنی بر انگاره‌ها است. به عبارت دیگر، وابسته به باورها، مفاهیم و نظریه‌های اجتماعی در هم پیچیده‌ای است که کنشگران دارند (ونت، ۱۳۸۴، ۷۴).

به اعتقاد الکساندر ونت، سازه‌انگاری یک تئوری ساختاری مبتنی بر این فرض است که کنشگران اجتماعی بطور اجتماعی ساخته می‌شوند: «آنچه را ما تحت عنوان دولت یا منافع ملی می‌شناسیم، نتیجه هویت‌های اجتماعی کنشگران است» (Dougherty and Pfaltzgraff, 2001, 166) و بر همین پایه، دیدگاه خود را راجع به سیاست بین‌الملل تدوین کرد. وی در ابتدا دو مفروضه اصلی نورئالیست‌ها را پذیرفت که: ۱. دولت‌ها مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، اصل دولت‌محوری را می‌پذیرد. این به معنای آن است که دولت‌ها شکل مسلط «فاعلیت» یا «سوژگی» (Subjectivity) در سیاست جهانی معاصر هستند و ابزار تنظیم خشونت را در اختیار دارند. ۲. طرح مبتنی بر نظام دولت‌ها. به اعتقاد ونت «دولت‌ها به ندرت در انزوای کامل از یکدیگر بسر می‌برند. آنها در نظام‌های نسبتاً با ثباتی شامل دولت‌های دیگری که بر رفتار آنها تأثیر می‌گذارند، قرار دارند». اما آنچه او را از رئالیست‌ها جدا می‌کند، یکی این نکته است که ونت به تأثیرات علی ساختار بر کارگزار باور نداشته و به تأثیرات متقابل و روابط قوام بخش آنها تأکید می‌کند. نکته دوم این است که نظام بین‌الملل را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند نه مادی. به این مفهوم که ساختار نظام بین‌الملل مبتنی بر شناخت مشترک است. در واقع باورها و انتظاراتی که دولت‌ها در مورد یکدیگر دارند، ماهیت زندگی بین‌المللی را تعیین می‌کند و این عمده‌تأ ساختارهای اجتماعی (نه مادی) هستند که به این باورها و انتظارات قوام می‌بخشند. البته این به معنای آن نیست که منافع و قدرت مادی اهمیت ندارند، بلکه به این معناست که معنا و آثار آنها وابسته به ساختار اجتماعی نظام و بویژه این مسأله

است که کدام یک از سه فرهنگ آنارشی (هابزی، لاکی و کانتی) مسلط هستند. به عبارت دیگر، ساختار کلیدی در نظام بین‌الملل، بین‌ذهنی است تا مادی. نکته سوم، نقش ساختار در برساختن هویت و منافع است. به عبارت دیگر، به نقش تکوینی ساختار نظام بین‌الملل در برساختن هویت و منافع دولت‌ها (نه صرفاً رفتار آنها) اعتقاد دارد. و نهایتاً نکته چهارم، توجه به تعامل یا فرایند در نظام بین‌الملل است که طی آن دولت‌ها هویتی را در قبال دیگران برمی‌گزینند، آنها را در هویت‌های متقابل قالب‌بندی می‌کنند و بر اساس آن وارد بازی می‌شوند (Wendt, 1994, 385).

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که «الکساندر ونت» چه تبیینی از همکاری و منازعه دولت‌ها در نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد؟ این موضوعی است که در بخش بعدی به آنها پرداخته می‌شود.

۴. همکاری و منازعه دولت‌ها از منظر سازه انگارانه «الکساندر ونت»

الکساندر ونت در هیچ جای کتابش بطور خاص به پدیده همکاری و منازعه نمی‌پردازد. اما نکته مسلم آن است که همکاری و منازعه را پدیده‌هایی «برساخته» و مبتنی بر «شناخت مشترک» می‌داند که در تعاملات دولت‌ها با یکدیگر شکل می‌گیرند.

ونت همکاری و منازعه دولت‌ها را پدیده‌ای مرتبط با «هویت» دولت‌ها تلقی می‌کند. وی با توجه به تأکیدی که بر ابعاد معنایی زندگی اجتماعی (یعنی انگاره‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، رویه‌ها، باورها، تعاملات و...) دارد، به «برساخته» بودن زندگی اجتماعی اعتقاد داشته و هویت را پدیده‌ای می‌داند که در رابطه خود - دیگری شکل گرفته و قوام پیدا می‌کند و پدیده‌ای از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیست، بلکه در فرایند تعامل ایجاد شده و بر منافع و ترجیحات افراد و دولت‌ها تأثیر می‌گذارد (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۳۳۲ و ۳۴۹).

الکساندر ونت هویت را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند تلقی می‌کند که موجب تمایلات انگیزشی و رفتاری است. این به معنای آن است که هویت یک ویژگی ذهنی در سطح واحد است که ریشه در فهم کنشگران از خود دارد (ونت، ۱۳۸۴، ۳۲۶) و در چارچوب یک جهان خاص که بطور اجتماعی ساخته شده، معنا پیدا می‌کند (Berger, 1966, 111). البته معنای این فهم وابسته به این است که آیا سایر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه. در این محدوده، هویت واجد یک ویژگی بین‌ذهنی (intersubjective) و نظام محور است و هم زمان دو نوع انگاره وارد فرایند هویت‌سازی می‌شود: انگاره‌های خود و انگاره‌های دیگری. البته سرشت این رابطه در شرایط مختلف متفاوت است و این نشان می‌دهد که هویت پدیده

یکپارچه‌ای نیست که بتوان تعریفی عام از آن ارائه داد، بلکه در واقع انواع مختلفی از هویت وجود دارد که کاملاً با یکدیگر سازگار نیستند (ونت، ۱۳۸۴، ۳۲۶).

از دیدگاه ونت، دولت‌ها همزمان چهار نوع هویت دارند: هویت جمعی پیکروار (corporate)، هویت نوعی (type)، هویت نقشی (role) و هویت جمعی (collective).^۱ هویت جمعی پیکروار با ساختارهای خود - سازمان بخش و هم ایستا قوام می‌یابد. این هویت همیشه یک پایه مادی دارد که درباره دولت‌ها می‌توان به سرزمین اشاره کرد.^۲ هویت نوعی، به مقوله‌ای اجتماعی اشاره دارد و دارای خصوصیت خود - سازمان بخشی بوده و در ارتباط با دولت‌ها، می‌توان به نوع رژیم یا شکل حکومت (سرمایه‌داری، فاشیستی، پادشاهی و...) اشاره کرد.^۳ هویت نقشی که از خصوصیت خود - سازمان بخشی چندانی برخوردار نبوده و در تعامل با دیگران شکل می‌گیرد. نقشی که دولت‌ها در نظام جهانی و منطقه‌ای برای خود قائل هستند، در این چارچوب معنا پیدا می‌کند.^۴ هویت جمعی که رابطه میان «خود» و «دیگری» را به نتیجه منطقی آن یعنی هم «ذات انگاری» یا «یکسان انگاری» (identification) می‌رساند. یکسان انگاری یک فرایند ادراکی است که در آن تمایز میان «خود» و «دیگری» رنگ می‌بازد (ونت، ۱۳۸۴، ۳۳۴ - ۳۲۶).

مهم‌ترین پیامد مفهوم‌سازی هویت برای پدیده همکاری و منازعه آن است که به شکل - گیری منافع دولت‌ها در جهت همکاری و یا منازعه کمک می‌کند. هر چهار نوع هویت متضمن منافع هستند. به عبارت دیگر، هویت هر دولت تلویحاً گویای ترجیحات و کنش‌های بعدی آن دولت است. هر دولت بر اساس هویتی که به دیگران نسبت می‌دهد، آنها را می‌شناسد و منافع خود را تشخیص می‌دهد و هم‌زمان از طریق عمل اجتماعی روزمره‌اش، هویت خودش را باز تولید می‌کند. حال اگر این هویت، هویتی جمعی باشد، سبب افزایش همکاری دولت‌ها می‌شود. در غیر این صورت، باعث تشدید منازعات خواهد شد (ونت، ۱۳۸۴، ۳۳۶).

در خصوص منافع نیز الکساندر ونت میان دو نوع منافع تفکیک قائل می‌شود: عینی و ذهنی. منافع عینی نیازها و الزامات کارکردی هستند که تأمین آنها برای بازتولید هویت ضروری است که در ارتباط با دولت‌ها می‌توان به بقای فیزیکی، خودمختاری، رفاه اقتصادی و احترام به نفس جمعی اشاره کرد. اما نوع دیگری از منافع، ذهنی هستند که به باورهای اشاره دارد که کنشگران عملاً درباره چگونگی تأمین نیازهای هویتی خود دارند. و اینجاست که بحث اصلی ونت، مطرح می‌شود که در یک نظام بین‌الملل که دولت‌ها دارای هویت جمعی هستند، بعید است احساس کنند امنیت شان وابسته به ایجاد توازن در مقابل قدرت نظامی یکدیگر است. وی این سخن «استفان والت» را که دولت‌ها در مقابل تهدید دست به ایجاد موازنه می‌زنند نه در مقابل قدرت، و تا زمانی که دولت‌ها اطمینان دارند که دیگران با امنیت آنها

احساس یگانگی می کنند، یکدیگر را تهدید نظامی نخواهند کرد، می پذیرد و اضافه می کند: «البته نیل به چنین اطمینانی دشوار است، اما ناممکن نیست. بعید است که کانادا این روزها در مورد تهدید آمریکا نسبت به امنیت خود، یا بریتانیا از تهدیدات فرانسه نگرانی داشته باشند. دولت‌هایی که به این سطح از «یکسان‌نگاری متقابل» رسیده باشند، به جای ایجاد موازنه، به احتمال قوی با رعایت حاکمیت قانون در حل و فصل اختلافات خود، و با اعمال امنیت دسته جمعی در مواردی که تهدیدی از بیرون وجود داشته باشد، امنیت خود را حفظ خواهند کرد. این در هیچ معنایی یک نظام مبتنی بر خودیاری نیست، زیرا «خود» به «خود جمعی» collective self تبدیل شده است» (ونت، ۱۳۸۴، ۱۵۶-۱۵۵).

از دیدگاه ونت، یک اصل بنیادین زندگی اجتماعی سازه‌انگار، این است که مردم و دولت‌ها نسبت به چیزها از جمله دیگر کنشگران، بر پایه معنایی که آن چیزها برایشان دارد، عمل می‌کنند. دولت‌ها نسبت به دشمنان‌شان، رفتاری متفاوت با دوستان‌شان دارند، زیرا دشمنان تهدید کننده‌اند و دوستان چنین نیستند. اقتدارگریزی و توزیع قدرت کافی نیست تا به ما بگوید دولت‌ها چه رفتاری در پیش می‌گیرند. اهمیت قدرت نظامی ایالات متحده، با وجود وضعیت‌های ساختاری مشابه برای کانادا در قیاس با کوبا متفاوت است. درست همانطور که موشک‌های بریتانیا اهمیتی متفاوت برای ایالات متحده در قیاس با شوروی دارد. احتمال دارد توزیع قدرت همواره بر محاسبات دولت‌ها اثر گذارد، اما این که چگونه این کار انجام می‌گیرد، بستگی به درک‌ها و انتظارات بین‌الذهانی در مورد «توزیع شناختی» دارد که به ادراک‌های آنها از خود و دیگری شکل می‌دهند. اگر ایالات متحده و شوروی تصمیم بگیرند که دیگر دشمن یکدیگر نباشند، جنگ سرد خاتمه می‌یابد. بنابراین، این معناهای جمعی است که ساختارهای نظم بخشنده به اعمال ما را شکل می‌دهند. در واقع کنشگران هویت‌ها را با سهم شدن در چنین معناهای جمعی کسب می‌کنند. (ونت - الف، ۱۳۸۵: ۳۶).

این معناهای جمعی و شناخت مشترک، به اعتقاد ونت در فرایند تعامل شکل می‌گیرد و بطور هم‌زمان به هویت و منافع آنها قوام می‌بخشد. به اعتقاد ونت، همکاری و منازعه دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند نه در چارچوب ساختارهای مادی. البته وی نیز مانند والتز، نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند. اما وی بر خلاف والتز، آنارشی را دارای یک منطقی و فرهنگ نمی‌داند. بلکه در آن‌اشی ممکن است سه نوع فرهنگ وجود داشته باشد: فرهنگ هابزی، فرهنگ لاکمی و فرهنگ کانتی.

فرهنگ هابزی: منطقی حاکم بر این فرهنگ اصل «اصل بکش یا کشته شو» است و نقش غالب، دشمنی است. در این فرهنگ، بازنمایی‌های «دیگری» به عنوان کنشگری است که: ۱. حق موجودیت «خود» را به عنوان یک وجود مستقل به رسمیت نمی‌شناسد و بنابراین،

۲. خشونت علیه «خود» را محدود نخواهد کرد. دشمن حق موجودیت «خود» را به عنوان یک سوژه آزاد به هیچ وجه به رسمیت نمی‌شناسد و بنابراین، بدنبال تجدید نظر در زندگی یا آزادی اوست (ونت، ۱۳۸۴، ۳۸۰).

بازنمایی «دیگری» به عنوان دشمن حداقل چهار پیامد برای حالت و رفتار خارجی یک دولت دارد که این پیامدها به نوبه خود موجب منطقی خاص از تعامل (همکاری و منازعه) است:

۱. اول این که، عمل دولت نسبت به دشمنان «تجدید نظر طلبانه عمیق» است؛ یعنی خواهد کوشید «دیگری» را نابود یا مغلوب کند.

۲. دوم این که، تصمیم‌گیری بشدت همراه با «بد دیدن» آینده و معطوف به «بدترین وضعیت» است؛ لذا احتمال همکاری در مقابل عمل همکاری جویانه کاهش می‌یابد.

۳. سوم این که توانمندی نظامی نسبی بسیار مهم تلقی خواهد شد. از آنجا که نسبت به نیات طرف مقابل اطمینانی وجود ندارد، قدرت به رمز بقاء تبدیل می‌شود. در نتیجه دولت‌ها بر اساس اصل «اگر صلح می‌خواهید، خود را آماده جنگ کنید»، بشدت مسلح خواهند شد.

۴. چهارم این که اگر کار به جنگ واقعی بکشد، دولت‌ها بر اساس شرایط متصوره دشمن خواهند جنگید، یعنی هیچ مرزی برای خشونت خود نمی‌شناسند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۳-۳۸۲).

به اعتقاد ونت، هرگاه «دیگری» دشمن تلقی شود، «خود» ناگزیر بازنمایی‌های را که به دیگری نسبت داده، آینه‌وار به خود بر می‌گرداند و این امر سبب می‌شود که کنشگرانی که هم-زمان در موقعیتی واحد هستند، به آنها قوام بخشند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۴). در این فرهنگ دولت‌ها حداقل از سه چیز شناختی مشترک دارند: ۱. با دولت‌های دیگر سروکار دارند که مانند خودشان است. ۲. آنها دشمنان‌شان هستند و بنابراین، زندگی و آزادی آنها را تهدید می‌کنند. و ۳. چگونه باید با دشمنان برخورد کنند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۹۱).

این نظام، خودیاری واقعی است. در این نظام کنشگران نمی‌توانند روی کمک یکدیگر حساب کنند یا حتی خویشتن‌داری را رعایت کنند. بقاء صرفاً وابسته به قدرت نظامی است و این یعنی افزایش امنیت A لزوماً امنیت B را کاهش می‌دهد و B هرگز نمی‌تواند مطمئن باشد که توانمندی‌های نظامی A تدافعی هستند. امنیت، امری عمیقاً رقابت آمیز و حاصل جمع صفر است و معمای امنیت بطور خاص شدید است اما نه بدلیل ماهیت سلاح‌ها، بلکه بدلیل نیاتی که به دیگران نسبت داده می‌شود. بنابراین، این ساختار چهار نوع گرایش یا الگوی سطح کلان بوجود می‌آورد که تحقق پیدا خواهد کرد مگر آن که نیروهای همسنگ جلوی آن را بگیرند:

۱. گرایش اول جنگ شایع و نامحدود است. این به معنای آن نیست که دولت‌ها مستمراً در جنگ خواهند بود. زیرا ممکن است ملاحظات مادی تجلی این گرایش را برای مدتی سرکوب

کنند، اما تا زمانی که دولت‌ها جمعاً یکدیگر را به شکل هابزی باز می‌نمایند، جنگ ممکن است واقعاً هر لحظه رخ دهد.

۲. گرایش دوم، حذف کنشگران نامناسب است. یعنی آنهایی که خود را با جنگ سازگار نمی‌کنند یا از نظر نظامی آنقدر ضعیف‌اند که یارای رقابت ندارند.

۳. گرایش سوم، موازنه قدرت است. دولت‌های قدرتمند، قدرت یکدیگر را متوازن می‌کنند.

۴. گرایش چهارم، تضعیف اعضاء است و از این طریق عدم تعهد یا بی‌طرفی را بسیار دشوار می‌سازد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۸-۳۸۷).

به اعتقاد ونت، فرهنگ هابزی بخش‌هایی مهم از تاریخ روابط بین‌الملل را توصیف می‌کند. وجه شاخص سیاست بین‌الملل، اغلب منازعه، خشونت فراگیر، گرایش به سمت هم‌شکلی در میان واحدها، عدم همکاری، نرخ بالای مرگ و میر واحدها، ایجاد توازن در موارد ضروری و امکان محدود برای بی‌طرفی بوده است (ونت، ۱۳۸۴: ۳۷۸). خشونت میان دشمنان فاقد محدودیت‌های درونی است؛ هر محدودیتی که وجود داشته باشد، صرفاً به دلیل عدم کفایت توانمندی‌ها (موازنه قدرت یا بی‌قدرت شدن) یا حضور یک مهار بیرونی (لویاتان) است. ونت، رابطه میان ایرانی‌ها - یونانی‌ها، نازی‌ها - یهودیان، صلیبیون - ترک‌ها، جنگ سرد، جنگ داخلی بوسنی را نمونه‌ای از فرهنگ هابزی می‌داند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۸۱).

فرهنگ لاکی: منطق حاکم در این فرهنگ، اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند» و نقش غالب در این فرهنگ، رقابت است. رقیبان هم مانند دشمنان بر اساس بازنمایی‌هایی درباره «خود» و «دیگری» و در ارتباط با خشونت شکل می‌گیرند. اما این بازنمایی‌ها کمتر جنبه تهدید آمیز دارند. رقبا برخلاف دشمنان از یکدیگر انتظار دارند به‌گونه‌ای عمل کنند که حق حاکمیت‌شان به رسمیت شناخته شود. این امر باعث می‌شود تا دولت‌ها استنباط‌هایی قابل اتکاء در خصوص ذهنیت یکدیگر حاصل نمایند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۰۸ و ۴۱۱). لذا نوعی خود محدودسازی از جانب «خود» و «دیگری» اعمال می‌شود و حقوق بین‌الملل که از طرف دولت‌ها به رسمیت شناخته شده، بر روابط دولت‌ها حاکم است. اما این به معنای آن نیست که فرهنگ لاکی نظام مبتنی بر حکومت کامل قانون و همکاری گسترده می‌باشد. بنابراین، نتیجه نهایی، سطح منازعه و خشونت است که دولت‌ها از یکدیگر انتظار دارند. رقبا انتظار دارند دیگران گاهی از خشونت برای اختلافات استفاده کنند اما این عمل را در چارچوب اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، انجام می‌دهند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۰ - ۴۰۹).

رقابت حداقل چهار پیامد برای سیاست خارجی دولت‌ها دارد:

۱. مهم‌ترین پیامد این است که دولت‌ها هر نوع تعارضی هم که داشته باشند، باید حق حاکمیت یکدیگر را مورد احترام قرار دهند.
۲. دشمنان باید بر مبنای دفع خطر، افق‌های کوتاه مدت و قدرت نسبی، تصمیم‌گیری کنند. حال آن که رقابت امکان برداشتی منعطف‌تر را می‌دهد. نهاد حاکمیت از کمیابی امنیت می‌کاهد و بنابراین، مخاطرات کم‌ترند، آینده، اهمیت بیشتری دارد و دستاوردهای مطلق ممکن است بر زیان‌های نسبی پیشی گیرند. لذا نظریه مفیدیت مورد انتظار، جایگزین نظریه انتظار آینده در رفتار عقلانی می‌شود.
۳. قدرت نظامی کماکان اهمیت دارد، اما معنای آن برای رقبا با معنایی که برای دشمنان دارد، متفاوت است. زیرا نهاد حاکمیت، موازنه تهدید (balance of threat) را تغییر می‌دهد. تهدید جنبه وجودی ندارد و می‌توان به متحدان اعتماد کرد.
۴. اگر اختلاف به جنگ منجر شد، رقیبان خشونت خود را محدود خواهند کرد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۳-۴۱۲).

بنابراین، این نظام نیز دارای چهار گرایش است:

۱. جنگ بطور همزمان پذیرفته می‌شود، اما محدود است. یعنی جنگ به عنوان امری مشروع و بهنجار پذیرفته می‌شود، اما دولت‌ها یکدیگر را نمی‌کشند؛
۲. ثابت بودن اعضای نظام یعنی پایین بودن نرخ مرگ و میر اعضای نظام و وجود همکاری میان آنها؛
۳. اقدام دولت‌ها در برقراری موازنه در مقابل یکدیگر؛
۴. به رسمیت شناخته شدن بی‌طرفی یا عدم تعهد دولت‌ها (ونت، ۱۳۸۴: ۴۱۶-۴۱۴).

فرهنگ کانتی: منطق حاکم بر این فرهنگ، دو قاعده اساسی است: ۱. اختلافات بدون توسل یا تهدید به جنگ حل و فصل می‌شود (قاعده عدم خشونت) ۲. در صورت تهدید طرف ثالثی علیه امنیت هر یک از آن دو، بصورت تیمی خواهند جنگید. نقش غالب در این فرهنگ، دوستی است (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۴). البته دوستی تنها به امنیت ملی مربوط می‌شود و ضرورتی ندارد به سایر حوزه‌های موضوعی تسری یابد. عدم خشونت و کمک متقابل محدودیت‌هایی در چگونگی اداره سایر موضوعات تحمیل می‌کند، اما در این محدوده، دوستان می‌توانند تعارضات (البته غیر امنیتی) چشمگیر هم داشته باشند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۳۶).

دو قاعده دوستی موجد منطق‌ها و گرایش‌هایی در سطح کلان است که «اجتماعات امنیتی کثرت‌گرا» و «امنیت دسته جمعی» را تداعی می‌کنند که برای دانش پژوهان روابط بین‌الملل به خوبی شناخته شده هستند. در اجتماعات امنیتی کثرت‌گرا، اطمینان واقعی وجود دارد که اعضای آن اجتماع، وارد منازعه و جنگ فیزیکی با یکدیگر نخواهند شد و اختلافات خود را به

۲. مشکل دیگر این است که الکساندر ونت، خود را از نظر معرفت‌شناسی اثبات‌گرا می‌داند (ونت، ۱۳۸۴، ۱۳۳)، اما نظریه سازه‌انگاران وی نمی‌تواند فرضیه‌های ابطال‌پذیر تولید کند. زیرا عملاً رفتارهای سیاست خارجی را به عنوان شاهدهی دال بر وجود نوعی فرهنگ میان کشورها تلقی می‌کند. به عنوان مثال، وی ادعا می‌کند که طی جنگ سرد، سیاست‌های مواجهه جویانه آمریکا و شوروی، شاهدهی دال بر وجود فرهنگ‌هایزی بین آن دو کشور بوده است. در همان حال، توافق دو کشور در امضاء پیمان سالت را شاهدهی بر وجود فرهنگ لاکمی می‌داند؛ چنین طرز تلقی، از تبیین و پیش‌بینی رفتار دولت‌ها ناتوان است.

۳. ونت اعتقاد دارد که همسانی هویت‌ها سبب همکاری می‌شود. روی دیگر این سخن این است که ناهمسان بودن هویت‌ها سبب منازعه می‌شود یا حداقل موجب همکاری نمی‌شود. زیرا فرهنگ غالب فرهنگ‌هایزی است. چنین سخنی بوضوح قابل نقد است. زیرا مواردی در سیاست بین‌الملل وجود دارد که میان هویت‌های ناهمسان همکاری بوقوع پیوسته است. تاریخ روابط آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد، حاکی از وجود هم‌زمان روابط همکاری‌جویانه و منازعه‌جویانه است. نظیر همکاری‌های ضمیمی ایالات متحده با اتحاد جماهیر شوروی در حمله به لهستان، چکسلواکی، مجارستان و افغانستان و همکاری ضمیمی اتحاد جماهیر شوروی با ایالات متحده در حمله به گرانادا، دومینیکن، پاناما و عراق. آنها در کاهش تسلیحات استراتژیک سالت ۱ و ۲ و استارت همکاری نامتقارن داشتند. آنها در عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای با یکدیگر همکاری خوب و گسترده دارند. آنها در کنترل منازعات منطقه‌ای با یکدیگر همکاری کردند. اما در عین همکاری، در پاره‌ای مسائل درگیر منازعات شدید بودند. نظیر رقابت تسلیحاتی، مسائل کره، جنگ ویتنام، بحران کوبا و... . همچنین همکاری ضمیمی ایران با آمریکا در حمله به افغانستان و عراق با هر چیزی قابل توجیه هست جز با معیار هویتی. زیرا در تعارض هویتی این دو کشور هیچ شکی وجود ندارد. اما دیدیم که چطور منافع ملی دو طرف آنها را به سمت همکاری سوق داد. مضافاً این که در آن سوی قضیه، همسان بودن هویت‌ها به همکاری منجر نمی‌شود. نظیر تعارضات جدی فرانسه با آمریکا در ناتو در دوران ژنرال دوگل که به خروج نیروهای فرانسوی از ناتو منجر شد. بنابراین، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل توان تبیین این گونه مسائل را ندارد زیرا نمی‌توان همه چیز را با مسائل انگاره‌ایی و هنجاری سنجید. این که آنها یک حکم کلی صادر کنند و بگویند که هویت‌های مشترک به همکاری منجر می‌شود و هویت‌های متفاوت به منازعه، حداقل در روابط میان دولت‌ها منطقی به نظر نمی‌رسد.

۴. هویت دولت‌ها بطور تمام و کمال در فرایند تعامل شکل نمی‌گیرد. خود ونت نیز به این موضوع معترف است. آنجایی که برای دولت‌ها نوعی هویت و منافع ثابت بر پایه بقاء،

خودمختاری، رفاه و احترام به نفس قائل می‌شود (ونت، ۱۳۸۴، ۳۴۳-۳۴۲). اما زمانی که به رفتارها می‌پردازد، هیچ‌گونه نقشی برای آن نوع هویت قائل نمی‌شود. به عنوان مثال، هویت دولت یهود در اواخر قرن نوزده میلادی و در کتاب هرتزل تعیین و تعامل و روابط آن نیز به نوعی مشخص شده بود نه در تعاملات بعدی آن با اعراب. از همان ابتدا مشخص بود که با تولد این طفل، منازعات جدیدی در منطقه خاورمیانه آغاز می‌شود. بنابراین، هویت و منافع دولت یهود تنها در فرایند تعامل شکل نگرفت. علاوه بر این، در نظریه ونت هویت‌های پیشینی بشدت تحت تأثیر هویت‌های پسینی قرار می‌گیرند. در حالی که عکس آن نیز صادق است. این موضوع در مورد انسان‌ها هم صدق می‌کند زیرا برخی از انسان‌ها ممکن است از نظر ژنتیک افراد منازعه‌جویی باشند که هویت‌های اکتسابی آنها نمی‌تواند آن را تعدیل کند. در واقع دولت‌ها نیز هویت پیشینی دارند که به دولت‌ها صرفاً بخاطر دولت بودن تعلق گرفته است و موجودیت شان وابسته به آن است و تحت تأثیر هیچ نوع هویت پسینی نیز قرار نمی‌گیرد به عنوان مثال مسأله بقاء.

۵. موضوع دیگر، مسأله ارتباطات (Communication) است. شاید یکی از دلایلی که دولت‌های اروپایی و یا آمریکا و کانادا، درگیر منازعات امنیتی جدی نیستند، در وهله اول، هویت جمعی آنها نباشد، بلکه ارتباطات گسترده و شفافیت عمل آنها باشد که باعث اطمینان بیشتر آنها نسبت به یکدیگر گردیده است. در واقع ارتباطات، مکانیسم خوبی برای کاهش ترس است (Majeski, 1995, 622). در واقع، رئالیست‌ها شکنندگی همکاری در نظام بین‌الملل را به علت نبود یک نظام اطلاعاتی، هماهنگی و اعتمادسازی می‌دانند، لذا زمانی که این نظام‌های اطلاعاتی، هماهنگی و اعتمادسازی ایجاد شوند، همکاری امکانپذیر می‌شود.

۶. نکته دیگر این است که نواقعی که آنها را آن چنان که ونت اعتقاد دارد، چندان به تعاملات دولت‌ها بی‌توجه نیستند. در واقع تعریف والتز از ساختار عبارتست از «مجموعه‌ای از عناصری که در یک جهان آنارشیک تعامل دارند». اما از آنجا که هیچ ساختار قانونی وجود ندارد که موافقت نامه‌های تجاری و امنیتی و تعهدات مربوطه را تضمین کند، لذا دولت - ملت‌ها یا بطور مشخص‌تر، تصمیم‌گیرندگان سیاسی دولت‌ها به شکل تقریباً مشابه در جستجوی افزایش دستاوردهای امنیتی، قدرت و ثروت هستند. مفروض اصلی نورتالیست‌ها آن است که دولت‌ها می‌بایست در تعقیب این اهداف نهایتاً به توانمندی‌های خودشان وابسته باشند. البته معنای این سخن، آن نیست که آنها به همکاری با قدرت‌های دیگر بی‌توجه هستند، زیرا که در بحث موازنه قوا، همکاری و همیاری دولت‌ها وجود دارد. حرف اساسی نورتالیست‌ها، این است که علی‌رغم وجود این همکاری‌ها و اتحادها، نهایتاً و در وهله آخر دولت فقط می‌بایست به توانمندی خودش متکی باشد (Waltz, 1979, 79-80).

نتیجه

از موضوعات مهم مطرح در روابط بین الملل، «همکاری و منازعه» دولت‌ها در نظام بین‌الملل است که در این خصوص تلاش‌های نظری بسیار از جانب اندیشمندان و متفکران جهت تبیین آن صورت گرفته است. موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته شد، دیدگاه‌ها و نظریات یکی از اندیشمندان جریان سازه‌انگاری به نام «الکساندر ونت» است. از دیدگاه وی روابط بین‌الملل یک «برساخته اجتماعی» است که در فرایند تعامل با کنشگران قوام می‌یابد. آنچه که در این فرایند مهم است و بر موضوع مورد مطالعه (همکاری و منازعه) نیز تأثیر زیادی دارد، مفهوم انگاره‌های مشترک است. انگاره‌ها، نظام‌های معنایی نهادینه شده هستند که هویت‌های جمعی کنشگران را تعریف می‌کنند و این هویت‌های جمعی به منافع بازیگران و کنش‌هایشان شکل می‌دهند. بنابراین، این معناهای جمعی است که ساختارهای نظم دهنده به اعمال ما را شکل می‌دهند.

دیدگاه ونت در مقابل نظریه کنث والتز نظریه پرداز جریان اصلی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد که طبق آن موجودیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها و کنش‌ها هم از نظر وجودی و هم از نظر عملکرد، مستقل از برداشت‌ها و فهم انسان‌ها وجود دارند و در واقع، آن ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است که همکاری و منازعه میان کارگزاران را تعیین می‌کند. ونت در مقابل اذعان می‌دارد که آنارشی هیچ‌گونه منطق ثابتی ندارد. بلکه آنچه مهم است «فرهنگ» یا «انگاره‌های مشترک» نظام است که می‌تواند به همکاری یا تعارض قوام بخشد. وی منطق حاکم بر نظام آنارشیک را به سه دسته هابزی، لاکي و کانتی تقسیم می‌کند و توضیح می‌دهد که اگر فرهنگ هابزی حاکم باشد، دولت‌ها بیشتر درگیر منازعه می‌شوند و همکاری شکل نمی‌گیرد. اگر فرهنگ لاکي حاکم باشد، هر دو پدیده همکاری و منازعه توأمان بوجود می‌آید، منتهی دولت‌ها بیشتر به سمت همکاری متمایل هستند و نهایتاً اگر فرهنگ کانتی حاکم باشد، همکاری پدیده غالب خواهد بود. فرضیه‌ای که در این مقاله از طرف نویسندگان مطرح شد، این بود که الکساندر ونت در ارائه یک نظریه اجتماعی درخصوص همکاری و منازعه دولت‌ها مخصوصاً منازعات قومی موفق بوده است اما این نظریه قدرت تبیین روابط همکاری‌جویانه و منازعه‌جویانه دولت‌ها در همه شرایط را ندارند.

منابع و مأخذ:

الف: فارسی

۱. اسمیت، استیو (۱۳۸۳). « رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌انگار در نظریه‌های بین‌الملل ». در جان بیلپس و استیو اسمیت. جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین. ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. جلد اول. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران: ۵۵۶-۵۰۳.

۲. برگر، پیتر و توماس لاکمن (۱۳۷۵). *ساخت اجتماعی واقعیت*. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. بلاهی، الکس (۱۳۸۶). *جوامع امن و همسایگان*. ترجمه محمود یزدان فام و پریسا کریمی نیا. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. جوادی ارجمند، محمد جعفر و مهدی متین جاوید (۱۳۸۷). «بررسی نقش حل و فصل منازعه در روابط بین الملل». *فصلنامه سیاست: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*. ۳۸(۱): ۱۵-۱۰.
۵. دوثرتی، جیمز و رابرت فالترز گراف (۱۳۷۶). *نظریه های متعارض در روابط بین الملل*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.
۶. دولیتل، ریچارد (۱۳۷۹). «سازه انگاری و آموزش Online». ترجمه محمد حسن شیخ السلامی. *نشریه پژوهش و سنجش*. شماره ۳۳.
۷. راست، بروس و هاروی استار (۱۳۸۱). *سیاست جهانی: محدودیت ها و فرصت های انتخاب*. ترجمه علی امید. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۸. صدریا، مجتبی (۱۳۷۹). *تئوری تعارض در روابط بین الملل*. ترجمه عبدالهادی بروجردی و قدرت احمدیان. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۹. عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳). *رژیم های بین المللی*. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
۱۰. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). *تحول در نظریه های روابط بین الملل*. تهران: انتشارات سمت.
۱۱. ونت، الکساندر (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی سیاست بین الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۲. ونت، الکساندر-الف (۱۳۸۵). «اقتدار گریزی چیزی است که دولت ها خودشان آن را می فهمند». در اندرو لینکلتر. *جامعه و همکاری در روابط بین الملل*. ترجمه بهرام مستقیم. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۳. ونت، الکساندر-ب (۱۳۸۵). «مسأله کارگزار در نظریه روابط بین الملل». در اندرو لینکلتر. *چالش علم و سنت*. ترجمه بهرام مستقیم. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۴. ویلیامز، فیل (۱۳۸۲). «ظرفیت همکاری امنیتی ایالات متحده - روسیه در جهان در حال توسعه». در جیمز گودبای. *تعارض های منطقه ای*. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۵. هویف، تد (۱۳۸۶). «نوید مکتب برسازی برای نظریه روابط بین الملل». در اندرو لینکلتر. *نواقح گرای، نظریه انتقادی و مکتب برسازی*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

ب. خارجی

1. Adler, Emanuel (2005). "Constructivism and International Relation". in Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons (ed), **Handbook of International Relations**. London: Sage Publications: 95 – 118.
2. Adler, Emanuel (1997). "Seizing the Middle Ground : Constructivism in World Politics". **European Journal of International Relation**
3. Alker, Hayward (1996). **Rediscoveries and Reformulation**. Cambridge: Cambridge University Press.
4. Axelrod, Robert (1984), **The Evolution of Cooperation**. New York: Basic Books Inc. Publication.
5. Berger, Peter (1966). "Identity as a Problem in the Sociology of Knowledge". **European Journal of Sociology**. Vol.7(1).
6. Boulding, Kenneth E. (1963). **Conflict and Defence: A General Theory**. New York: Haeper Torchbooks.
7. Brown, Seyom (1992). **International Relations in A Changing Global System**. United States: Westview Press
8. Chatterjee, Shibashis (2005). "Ethnic Conflict in South Asia: A Constructivist Reading". **South Asian Survey**, 12:75 – 89.

9. Dougherty, James E. and Robert L. Pfaltzgraff (2001). **Contending Theories of International Relation: A Comprehensive Survey**. Fifth Edition. New York: Longman
10. Farrell, Theo (2002). "Constructivist Security Studies: Portrait of Research Program". **International Studies Review**, 4(1): 49-72.
11. Frueh, James (2003). **Political Identity and Social Change**. United States: State University of New York Press
12. Keohane, Robert. (1984). **After Hegemony**. Princetone: Princetone University Press.
13. Lebow, Richard Ned (2007). **Coercion, Cooperation and Ethics in the International Relation**. New York: Routledge
14. Majeski, Stephen J. and Shane Friks (1995). "Conflict and Cooperation in International Relation". **The Journal of Conflict Resolution**, Vol. 39(4): 622 – 645.
15. Muller, Harald (2005). "Security Cooperation". in Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons (ed), **Handbook of International Relations**. London: Sage Publications: 369 – 391.
16. Onuf, N. (1989). **World of Our Marking**. United State: University of South Carolina Press. Price, Richard and Christian Reus-Smith (1998). "Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivist", **European Journal of International Relation**, Vol. 4 no.3
17. Ringman, E. (1997). " Alexander Wendt: A Social Scientist Struggling With History". In Neuman and Waver (ed.).....269 – 289.
18. Ruggie, John G. (1998). " What make the world Hand together ? Neo – Utilitarianism and the Social Constructivist Challenge ". **International Organization**, 52 (4): 855 – 885
19. Ruggie, John Gerard (2004). " Reconstitution the Global Public Domain Issues, Actors and Practices". **European Journal of International Relation**. Vol.10(4).
20. Smith, Steve(1995). "The Self-Images of a Discipline: A Genealogy of International Relations". in K. Booth and S Smith, (ed.) **International Relation Theory Today**. Cambridge: Poliy Press
21. Steans Jill and Liloyd Pettifford (2001). **International Relations: Perspective and Theimes**. London: Person Education.
22. Viotti, Paul R. and Mark V. Kauppi(2002). **International Relations and World Politics**. New Jersey: Prentice Hall.
23. Wallt, Stephen (1987). **The Origins of Aliances**. Ithaca: N.Y. Cornell University Press.
24. Waltz, Kenneth N. (1959). **Man, The State and The War: A Theoretical Analysis**. New York: Columbia University Press.
25. Waltz , Kenneth N. (1979). **Theory of International Politics**. massachusetts : addison wesley publishing co.
26. Wendt, Alexander (1994). " Collective Identity Formation and the International State". **American Political Science Review**. 88.